اعوذ بالله من الشیطن الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

جادوی شیاطین (قسمت ۲۲۸)

اژدها (۹)

اسامی باستانی

دُنب، ذنب، دُم

سوره شمس راجع به قوم ثمود صحبت می فرماید. در آیات آخری، طریقه و علت از بین رفتن این قوم، توضیح داده شده است:

فَكَذَّبُوه فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَم عَلَيْهِم رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِم فَسَوَّاهَا (شمس: ۱۴)

ولی آنها او را تکذیب و ناقه را پی کردند از این رو پروردگارشان آنها (و سرزمینشان) را بخاطر گناهانشان در هم کوبید و با خاك یکسان و صاف کرد!

یکی از کلمات این آیه، ذنب است. ذنب در عربی به گناهانی گفته میشود که در ظاهر شاید گناه نباشند، ولی اثرات سوء و زنجیره واری دارند. مثلا ریختن آشغال در طبیعت، یک ذنب است. این در ظاهر گناه نیست ولی در اصل یک ذنب است که اثرات و پیامدهای آن به شما و جامعه شما بر خواهد گشت.

کلمه ذنب یک کلمه عربی نیست و بلکه یک کلمه سانسکریتی است. ذنب همان دُم است. دُم به معنای دنباله، عواقب است.

در سانسکریت: (dhūma) धूम به معنای "دود" یا "بوی بد"

در اوستایی: دُوم (dūm) به معنای "دود"

کلمه دم در زبان فارسی از ریشه dhom تکامل یافته است و در ابتدا به معنای دود یا بوی بد استفاده می‌شده است. سپس، معنای آن به دنباله یا انتهای چیزی تغییر کرده است و در نهایت به معنای دُم حیوانات استفاده شده است. حتی در سانسکریت کلمه dhumavartI به معنای سیگار هم هست. زیرا سیگار را با دود و اثرات مضرش می شناسند.

نقش دم در حیوانات بسیار مهم است و در برخی گونه‌ها نقش‌های مختلفی ایفا می‌کند. در ادامه، چندین نقش مختلف ذکر میشود:

- حفظ تعادل در هنگام حرکت و یا هنگام دویدن
- در حیواناتی مثل سگ، تکان دادن دم برای نشان دادن شادی و یا ترس بکار می رود
- در بعضی مارها، برای دفاع
- برای استتار یا جلب توجه
- در بعضی حیوانات دیگر، دم به عنوان منبع ذخیره چربی یا مواد غذایی
- موثر در جلب شریک زندگی
- در بعضی حیوانات دیگر، دم برای تنظیم دمای بدن بکار می رود.

اگر حیوانی، به هر دلیلی دُمش قطع شود، تاثیرات زیادی رخ میدهد، از جمله:

- اختلال در تعادل
- کاهش ارتباط و ابراز احساسات : حیوانات خانگی مانند سگ‌ها، وقتی دمشان قطع می‌شود، ممکن است نتوانند حالتهای روحی خود را به‌درستی نشان دهند و ارتباط با انسانها کاهش یابد.
- بدون دم، بعضی حیوانات آسیب پذیرتر هستند.

- مشکلات رفتاری و امنیتی و حتی آرامش حیوان را تحت تاثیر قرار میدهد و او را دچار استرس میکند.
- گوریلها بدون دم، قدرت و ابهتشان را از دست میدهند.
- کاهش موفقیت در جفت‌گیری
- ...

در طول تاریخ، حیوانات و جانورانی که زیاد از دُمشان استفاده نکردند، به مرور دمشان کوچک و کوچکتر شد.

خدای رحمان بعضی گناهان را ذنب خطاب میکند. تشبیه بعضی گناهان به ذنب (دُم)، برای نشان دادن این است که گناه، اثراتش مانند دُم، به فرد چسبیده و از او جدا نمی‌شود. بعضی گناهان مثل دم است و اثرات آن باقی می ماند و مثل دم در تعادل و روابط اجتماعی فرد گناهکار تاثیرگزار است. گناهانی که خدا در قرآن آن را ذنب می نامند، دنبال انسان می آیند و رهایش نمی کنند و روی شانه های انسان سنگینی میکنند و حرکت رفتاری و گفتار انسان را سخت میکنند، در حالی که انسان فکر میکند همه چیز تمام شده است، ولی اثراتش باقیست و به این سادگی فرد را رها نمی کند. انگار گناهان ذنبی دنباله دار هستند و اثراتی را بر روی رفتار، کردار و گفتار و پندار فرد می گذارند که قابل تشخیص است و مثل دروغ سنج عمل میکند.

کلمه ذنب اصالتا سانسکریتی است و به گناهانی گفته میشود که در ظاهر گناه نیستند و تا حدی جامعه آن را اختیاری کرده است. اما بمرور زمان آثار سوء آن آشکار میشود و دامان همه را می گیرد. طبیعت و حیات وحش به خودی خود متعادل است و اگر درست با آن رفتار شود و حریم آن حفظ شود، آب پاک، هوای پاک، خاک حاصلخیز به ما میدهد و اما اگر درست با او رفتار نشود، به صورت سیل، رانش، آتش سوزی، طوفان و زلزله، آن روی دیگر خودش را نشان میدهد. جنگلها باران را نگه میدارند و مثل اسفنج آب را به زیر زمین هدایت می کنند و سفره های زیرزمینی را پر از آب میکنند. اما اگر رویش گیاهان و جنگلها نباشد، سیل بوجود میاید و گرد و غبار بوسیله باد پخش میشود و هوا آلوده میشود. تالابها مثل سیستم تهویه برای طبیعت عمل میکنند، باد و طوفانها را کنترل میکنند. اما از بین بردن تالابها، باعث اختلاف زیاد دمای هوا و دمای زمین میشود و گرد و غبار ایجاد میشود. اینها یک اکوسیستم هستند که نباید توسط انسان دستکاری شوند. در یک اکوسیستم سالم ، گرگها، گرازها و گوزنها را کنترل میکنند. گراز و گوزن هم علفها را کنترل میکنند و همه چیز در تعادل است. یا اینکه ورود فاضلاب و کود شیمیایی به داخل آب، باعث رشد انفجاری جلبکها میشود و جلبکها تمام اکسیژن آب را مصرف میکنند و ماهی ها و جانداران آبی دیگر همگی می میرند و آب سمی و بدبو می گردد و دریاچه به یک محیط سمی و مرداب تبدیل میشود.

انسان کاری میکند که تعادل محیط زیست مختل شود و در نتیجه انرژی آن به صورت یکباره و تهاجمی آزاد شود و روی دیگر محیط زیست که همان تخریب است آشکار میگردد. این همان معنای دَمْدَم **و** ذَنْبِ **است که در آیه فرموده است.**

فَكَذَّبُوه فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَم عَلَيْهِم رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِم فَسَوَّاهَا (شمس: ۱۴)

ولی آنها او را تکذیب و ناقه را پی کردند از این رو پروردگارشان آنها (و سرزمینشان) را بخاطر گناهانشان در هم کوبید و با خاك یکسان و صاف کرد!

مطلب جالبی در مورد این آیات است و آن این است که بیشتر این کلمات مهم، اصالتا ریشه عربی ندارند. دو کلمه دَمْدَم **و** ذَنْبِ **هیچکدام عربی نیستند. زیرا این دو کلمه مربوط به بیان یک مطلب تاریخی است که به قوم ثمود مربوط است و قوم ثمود به هندوها ربط دارد. در داستان قوم ثمود، از کلمات سانسکریتی و یا زبانهای شرق آسیا استفاده شده است. این یکی از وجوه معجزه بیان قرآن است که خدای رحمان در بیان داستان هر قومی، از ریشه های کلمات آن قوم استفاده میکند.**

وقتی یک روزنامه و یا یک کتاب با زبان عربی را بخوانید، آیه های قرآنی داخل آن خیلی راحت قابل مشاهده است. انگار آیه های قرآن با زبان عربی خاصی نوشته شده است و با زبان روزمره عربی متفاوت است. دلیل این امر این است که قرآن با گرامر و صرف و نحو عربی نازل شده است، ولی اسامی و لغات داخل آن اصالتا عربی نیست. قرآن از اسامی و لغات باستانی استفاده میکند که از زبانهای دیگر گرفته است. خدای رحمان در قرآن می فرمایند که قرآن با زبان عربی مبین نازل شده است.

بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (شعراء: ۱۹۵)

آن را به زبان عربی آشکار (نازل کرد)!

لسان عربی مبین، یعنی گرامر عربی ساده شده. چینی دو زبان دارد، یکی چینی و دیگری چینی ساده شده (Simplified Chinese**). عربی هم بعد از نزول قرآن، به دو شاخه تبدیل شد. یکی از شاخه ها، زبان قرآن است که میتوان آن را عربی ساده شده (**Simplified Arabic**) نامید. قرآن از گرامر و صرف و نحو عربی استفاده میکند ولی از لغاتی استفاده میکند که اصالتا عربی نیست و بلکه بیشتر لغات قرآن از زبانهای باستانی دیگر مثل اوستایی، عبری، سانسکریتی، آرامی،سریانی و ... استفاده شده است. وقتی**

یک لغتی از یک زبان دیگر وارد عربی شود؛ از آنجا که گرامر عربی بسیار قوی است، میتواند هزاران کلمه دیگر از آن بسازد.

زبان اسپرانتو هم مثل عربی است که از کلمات زبانهای مختلف استفاده میکند و قواعد ساده ای دارد. اسپرانتو برای کلمات مختلف، از هر زبانی ساده ترین و بهترین کلمه اش را انتخاب کرده است. خود عربی اسپرانتویی است از لغات سایر زبانها. از هر زبانی بهترین و معنادارترین کلمه را استفاده کرده است.

بطور مثال تمام کلماتی که در سوره فاتحه است، هیچکدام اصالتا عربی نیست. یکی از دلایل اینکه در نماز باید این سوره با همان قرائت نازل شده خوانده شود این است که این اسامی ریشه عربی ندارند و بلکه از زبانهای باستانی دیگر هستند.و کلمات باستانی ریشه در حافظه تاریخی ما دارند و به گونهای برای ما آشنا هستند. پس هر انسانی به راحتی می تواند این اسماء را درک نماید. به طور مثال ریشه چندین کلمه این سوره را نگاه کنیم:

صراط: این واژه در سانسکریت **sreti** و در اوستایی **srat** بوده است به معنی راه. حتی در زبانهای جدید مثل انگلیسی از ریشه سانسکریتی آن استفاده میشود(**street**).

دین : کلمه اوستایی **Daena** به معنای روش و استایل زندگی

رب: از ریشه رابی عبری که به معنای آموزگار است

اسم: از واژه پهلوی **shim**

عبد : **Abdu** یک کلمه در زبان اکدی است، یعنی خادم و بنده

الله : در زبان سریانی و آرامی **Elaha Alaho** و حتی شاید ریشه سانسکریتی**alhou** نیز داشته باشد، است .

مالک : شکل تغییر یافته مل که اوستایی است

نعمت: از واژه نرمت اوستایی

غیر: غیر **qayr** (در عربی) **qeyr** (در فارسی) . این واژه در سنسکریت گیره **gayra** می باشد

غضب: از زبان اکدی

ضلال: زبان اکدی

حمد : از زبان عبری است که به معنای شور و شوق و اشتیاق و انگیزه درونی است

مستقیم از قوم که ریشه سانی دارد.

عون : اوستایی

الرحمن و رحیم ریشه عبری دانرد و به گونه ای نیز با ریشه سانسکریتی ارتباط دارد.

یوم عبری است.

هدی سامی است.

همانطور که می بینید، کلیه کلمات سوره حمد، بجز حروف وصل و عطف، همگی ریشه در زبانهای باستانی دارند. قرآن از اسامی باستانی و ریشه دار استفاده میکند و فقط گرامرش عربی است.

حتی از روی ریشه کلمات عربی، میتوان فهمید که هر دین باستانی در چه زمینه ای بهتر و عمیق تر کار کرده است. کلمات مالک و دین و صراط اوستایی است، از روی همین مشخص میشود که آئین اوستایی روی مفاهیم آخرت، صراط و دین خیلی اصرار داشته است. کلمه ناقه، ذنب، ثمود، صلح سانسکریتی است. از روی این هم مشخص میشود که هندوها روی این مفاهیم که مربوط به حفظ محیط زیست، صلح و گناهان کارمایی است، عمیق شده اند. یا کلمه حمد عبری است و این کلمه ما را یاد داستان بنی اسرائیل می اندازد. قرآن کتاب بزرگی است که نه تنها پیام تمام ادیان باستانی را درخود دارد، بلکه حتی در چینش کلمات هم این نکته را در نظر داشته است و در مورد هر پیام باستانی از لغات آنان استفاده کرده است. اما همین لغات باستانی را با گرامر عربی استفاده کرده است.

کلمه عشق، سانسکریتی و اوستایی است و بسیار زیاد توسط پیروان اینها استفاده میشود. اما قرآن حتی به این کلمه هم اشاره ای نکرده است. این یعنی قرآن این قسمت از این ادیان باستانی را قبول ندارد و نمیخواهد به این ها اشاره هم بکند و نمی خواهد اینها را بکار گیرد. زیرا کلماتی مانند عشق، از طرف خدا نیست و اینها را خود مردم بوسیله شیاطین ساخته اند.

إِن هِيَ إِلاَّ أَسْماءٌ سَمَّيْتُمُوهَا أَنْتُم وَ آبَاؤُكُمْ مَا أَنْزَلَ اللهُ بِهَا مِنْ سُلْطَان إِنْ يَتَّبِعُون إِلاَّ الظَّن وَ مَا تَهْوَي الْأَنْفُس وَ لَقَدْ جَاءَهُمْ مِنْ رَبِّهِم الْهُدَي (نجم: ٢٣)

اینها فقط نامهایی است که شما و پدرانتان بر آنها گذاشته‌اید (نامهایی بی‌محتوا و اسمهایی بی مسمّی)، و هرگز خداوند دلیل و حجتی بر آن نازل نکرده آنان فقط از گمانهای بی‌اساس و هوای نفس پیروی می‌کنند در حالی که هدایت از سوی پروردگارشان برای آنها آمده است! (٢٣)

این ثابت میکند که قرآن با لغات و اسامی باستانی نازل شده است ولی با گرامر عربی. مثلا اصل کلمه مالک (مال) اساسا اوستایی است. که در اصل از کلمه دو حرفی مل آمده است. اما عربها وقتی یک کلمه دو حرفی از زبانی دیگر وام بگیرند، یک حرف ک و یا ب به آن اضافه میکنند(مل ← ملک)

و بعد آن را صرف میکنند و صدها کلمه دیگر از آن میسازند. یکی از جنبه های قدرت زبان عربی همین است.

کلمه حمد عربی نیست و بلکه عبری است به معنای علاقه، شوق و اشتیاق. بنابراین کلمه احمد به معنای مشوق تر و علاقه مند تر است. اینکه پیامبر مسیح، به رسول بعدی به عنوان احمد اشاره میکند؛ به فردی اشاره میکند که در پیام مسیح، دقیق، علاقمند و مشتاق است و جدی تر و پر انرژی تر آن را میشکافد.

کلمه صلح سانسکریتی است (در اصل سُلِه) و به معنای کسی بود که جنگ نمی کرد و در خدمت خدا بود. کلمه سلام هم از این کلمه مشتق شده است. صالح کسی بود که در خدمت سلام و صلح بوده است. هم اکنون هم در بعضی زبانهای شرقی، صراحتا به صلح می گویند سُلِه. کلمه سله soleh خود از sol گرفته شده است که به معنای خورشید و نور است. و سله soleh یعنی کسی که به سمت نور و هدایت الهی حرکت می کند و بر اساس هدایت الهی رفتار می کند.

قرآن زبان فرشتگان و زبان باستانی است؛ فقط با این تفاوت که گرامرش عربی است. وقتی قرآن می خوانید، با تمام پیامهای باستانی و پیامبران پیشین آشتی می کنید و هیچ ملیتی با خواندن قرآن احساس غربت نمی کند؛ زیرا از هر ملیت و زبانی، لغات و اسامی مهمی آمده است.

کلمه انسان از نس آمده است که سانسکریتی است. گرامر عربی به این لغت دو حرفی، الف در وسطش اضافه کرده و از آن کلمات دیگری ساخته است.

اگر همین کلمات باستانی که در قرآن آمده است را به پیروان آن دین باستانی بگوئید، همه چیز را متوجه خواهند شد. برای ارتباط با یک زبان باستانی، صد کلمه را بلد باشی، کارت راه می افتد.

اما شیطان بعضی کلمات را منحرف کرده است. مثلا خدا میفرماید که کل شیء حیّ علی الماء. یعنی هر چیزی با آب زنده است. اما شیطان هم در اشعار لغات دیگری از کلمه ماء ساخت. شیطان بوسیله شاعران گفت که : من به مَی زنده ام. در اینجا مَی و ماء که از یک ریشه اند. شیطان سعی در انحراف معانی اسامی و لغات قرآنی دارد.

در این جمله از کلمه مَی استفاده شده است. این کلمه از ریشه ماء (آب) است. اما منظورش آبی است که مست میکند و عقل از سر می پراند. زبان شیطان زبان اشاره و پنهانی است و صراحتا منظورش را نمی رساند. همان اسامی لغات باستانی را به نفع خود تغییر معنا داده است.

بنابراین میتوان فهمید که (کلمه ، اسم ، لسان) سه جنبه مهم هر زبانی هستند:

کلمه: معنویت پشت لغات

اسم: لغت باستانی مورد استفاده در قرآن که از قبل تعریف شده است و باستانی است. اسم ریشه تمام کلمات است. وقتی خدا می فرماید که (سماکم المسلمین من قبل)؛ یعنی از قبل از زمان باستان؛ اسم همه مومنان از سلم آمده است و همگی روی این معنویت کار کرده اند. بنابراین مسیحی مسلمان، یهودی مسلمان، هندوی مسلمان، زرتشتی مسلمان و مسلمان مسلمان داریم. هر کسی که به این مفهوم ایمان داشته است و طبق آن کار میکرده است، مسلمان بوده است.

لسان: گرامر و قواعد زبان عربی

خدای بزرگ تمامی اسامی مورد نیاز ما را قبلا به ما یاد داده است و در سرشت وفطرت و حافظه تاریخی هر بنی آدمی هست (وَ عَلَّم آدَم الْأَسْماءَ كُلَّهَا**).**

وَ عَلَّم آدَم الْأَسْماءَ كُلَّهَا ثُم عَرَضَهُم عَلَي الْمَلاَئِكَة فَقَال أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلاَءِ إِن كُنْتُم صَادِقِين (بقره: ۳۱)

سپس علم اسماء [علم اسرار آفرینش و نامگذاری موجودات و معانی و مفاهیم] را همگی به آدم آموخت. بعد آنها را به فرشتگان عرضه داشت و فرمود: اگر راست می‌گویید، اسامی اینها را به من خبر دهید!

اما این اسامی بطور بالقوه در بنی آدم قرار داده شده است و نه به صورت بالفعل. تمام انسانها روی زمین معنای صلح را می فهمند و آن را درک می کنند؛ کافی است که بخواهند بفهمند. قرآن با گرامر عربی ولی با اسامی باستانی نازل شده است.

قرآن← اسامی باستانی + گرامر عربی

اما برای فهم قرآن، فهم اسامی لازم است و فقط صرف و نحو عربی کافی نیست. براحتی متن قرآن از متنهای عربی دیگر تمایز داده میشود. بعضی افراد مسلمان، فهم قرآن را به فقط دانستن گرامر عربی ربط میدهند. در حالی که بسیاری از عربها که در عربی استادند، خیلی از پیامهای قرآنی را متوجه نمی شوند و به قول قرآن، سرسخت ترین افراد در مقابل پیامهای قرآنی ، عربها هستند. زیرا بدون دانستن معنویتها و کلمات پشت اسامی، نمیتواند پیام قرآن را فهمید.

وَ لَوْ جَعَلْنَاه قُرْآنَاً أَعْجَمِيّاً لَقَالُوا لَوْلاَ فُصِّلَت آيَاتُه أَأَعْجَمِي وَ عَرَبِي قُل هُوَ لِلَّذِين آمَنُوا هُدَي وَ شِفَاءٌ وَالَّذِين لاَ يُؤْمِنُون فِي آذَانِهِم وَقْرٌ وَ هُوَ عَلَيْهِم عَمَي أُولَئِك يُنَادَوْن مِنْ مَكَان بَعِيدٍ (فصلت: ۴۴)

هر گاه آن را قرآنی عجمی قرار می‌دادیم حتماً می گفتند: «چرا آیاتش روشن نیست؟! قرآن عجمی از پیغمبری عربی؟!» بگو: «این (کتاب) برای کسانی که ایمان آورده‌اند هدایت و درمان است ولی کسانی که ایمان نمی‌آورند، در گوشهایشان سنگینی است و گویی نابینا هستند و آن را نمی‌بینند آنها (همچون کسانی هستند که گویی) از راه دور صدا زده می‌شوند!» (۴۴)

وَ لَقَدْ نَعْلَم أَنَّهُم يَقُولُون إِنَّمَا يُعَلِّمُه بَشَرٌ لِسَان الَّذِي يُلْحِدُون إِلَيْه أَعْجَمِي وَ هَذَا لِسَان عَرَبِي مُبِين (نحل: ۱۰۳)

ما می‌دانیم که آنها می گویند: «این آیات را انسانی به او تعلیم می‌دهد!» در حالی که زبان کسی که اینها را به او نسبت می‌دهند عجمی است ولی این (قرآن)، زبان عربی آشکار است! (۱۰۳)

تمام اسامی باستانی یکی بوده اند. اینکه خدای رحمان به آدم، اسامی را یاد داد؛ منظورش معانی و مفاهیم است که آدمی بالقوه آن را دارد ولی بالفعل آن را بکار نمی گیرد. تمام فرزندان آدم در معنویت الهی، صرف نظر از اختلاف در گرامر و اختلاف لهجه، اسامی یکسانی بکار می گیرند. در تورات گفته شده است که ابتدا مردم با زبان یکسانی صحبت میکردند. اما بعدا در

زمان ساخت برجهای بابل، مردم به زبانشان گرامر اضافه کردند و به گروههای زبانی مختلف تقسیم شدند.

سفر پیدایش ۱۱:۱
در آن زمان مردم سراسر جهان فقط یک زبان داشتند و اسامی مورد استفاده آنان یکی بود.

در جای دیگری تورات می گوید:

سفنیا ۳:۹
در آن هنگام، زبان‌های پاک را به لب‌های قوم‌ها برمی‌گردانم تا همگی نام خدا را بخوانند و با یک دل او را عبادت کنند.

این آیه در مورد آینده و زمانی صحبت می‌کند که خدا، ارتباط و پرستش خالصانه خود را در میان تمام قوم‌ها برقرار می‌کند و صرف نظر از هرگونه گرامری، آنان را به اصل اسامی بر می گرداند. این مهم بوسیله قرآن انجام شده است.

در زمانهای قدیم، فعل و گرامر زیاد کاربردی نداشته است. بلکه همگی از اسامی و لغات برای ارتباطات و معانی و مفاهیم استفاده میکردند. اگر به

کسی می گفتی "صلح"؛ او خودش می فهمید که صلح یعنی بدون مشکل و جنگ و جدال و در سلامت با دیگران زیستن.

اما بعدا گرامر بوجود آمد و میتوانست حالتهای مختلفی به صلح بدهد؛ مثلا:

من با تو صلح میکنم

من با تو در صلح هستم

من با تو در صلح بودم ولی حالا نیستم!

من با تو صلح نمی کنم و ...

در زبانهای قدیم، فعل خیلی کاربرد نداشته است. آنها بیشتر با اسامی کار میکردند. اسامی همه اش یکی بوده است. بعدا مردم برای گسترش ارتباطات، گرامر و افعال ساختند. مردم بسیله گرامر و افعال از هم فاصله گرفتند و هر کس به جوری آن را ساخت و به این طریق بین مردم فاصله افتاد. به این طریق معادلات دیگری وارد زندگی ها شد و جملات مثل معما شد. و گرنه تمام زبانها، از ابتدا همگی لغات مشابهی داشتند و مردم با معنا با همدیگر صحبت میکردند. شعر، بازی با این کلمات بود. خدای رحمان صاف و سادگی را دوست دارد و نمی خواست بشر وارد شعر و سیاست با این کلمات شود که باعث ایجاد دشمنی بین مردم میشود.

بعدا نوشتن بوجود آمد. خط از لغت کَت است. کتابت هم از همین ریشه است. حکاکی روی سنگ یک نوع کتابت بوده است. قوم ثمود در این حرفه استاد بودند. آنها حکاکی های زیادی روی سنگها انجام میدادند. حتی نقاشی روی سنگها هم برای مردمان آن زمان نوعی کتابت بوده است و آنها با نقاشی مفهومی را بیان می کردند.

کلمه ناقه (naga)، یک کلمه عربی نیست. بلکه یک کلمه سانسکریتی است. این کلمه به معنای اژدهاست و به معنای شتر نیست. جانوری که صالح برای قوم ثمود آورد، اژدها بود و نه شتر. خدای رحمان داستان اژدهایی که برای هندوها فرستاد را با زبان سانسکریتی آورده است. خدا حتی در سبک و زبان و کلمات هم دقت کرده است و همه داستانها را با دقت و ظرافت تمام ثابت کرده است. لزومی ندارد که شما برای یک عرب زبان ساعتها توضیح دهید که ناقه به معنای اژدهاست و به معنای شتر نیست و یا اینکه ساعتها توضیح دهید که صالح عرب نبوده است. بلکه خود این کلمات و داستانها همه چیز را دارند بیان میدارند.

مثلا آیات زیر که در مورد داستان ناقه آمده است را در نظر بگیرید که بیشتر کلماتش از ریشه سانسکریتی است و در زبان و قواعد عربی فقط صرف شده است و گرنه خود کلمات همگی سانسکریتی است.

فَكَذَّبُوه فَعَقَرُوهَا فَدَمْدَم عَلَيْهِم رَبُّهُمْ بِذَنْبِهِم فَسَوَّاهَا (شمس: ۱۴)

ولی آنها او را تکذیب و ناقه را پی کردند از این رو پروردگارشان آنها (و سرزمینشان) را بخاطر گناهانشان در هم کوبید و با خاك یکسان و صاف کرد!

دمدم: کلمه سانسکریتی از ریشه damda به معنای قانون جنایی و مجازات

یا اینکه در آیه زیر:

فَنَادَوْا صَاحِبَهُم فَتَعَاطَي فَعَقَرَ (قمر: ۲۹)

آنها یکی از یاران خود را صدا زدند، او به سراغ این کار آمد و (ناقه را) پی کرد!

ندا : از کلمه سانسکریتی nada به معنای صدا، غرش، صدای تندر، صدای بلند است

صاحب: از کلمه سانسکریتی sahabhu به معناهای با هم بودن، با هم خوردن، با هم مرتبط بودن، با هم برخورد داشتن و .... است.

و الخ ....

و اسماء دیگری که در این مقاله گنجانده نمی شود.

به راستی که خدای بزرگ مقتدر و توانا است و قرآن نیزمعجزه ای است که درآن خدای بزرگ با اسماء و کلماتی که در نهاد و سرشت ما نهادینه شده، با ما صحبت می کند و هر پیامی را با اسامی آن تمدن به ما انتقال می دهد.